



تشارک بین الاذهانی: جهانی که مورد اعتقاد همگان است

رابرت سوکونوفسکی* / ترجمه علیرضا حسن پور**

بسیاری از اصطلاحات ر مباحث پدیدارشناسی^۱ ممکن است این عقیده را القا کنند که پدیدارشناسی نوعی فلسفه است که به خود بس انگاری^۲ می انجامد. پدیدارشناسی با سخن گفتن از من است^۳ استعلایی، جریان زمانمند آگاهی،^۴ و فروگاهی^۵ ظاهراً ممکن است که وجود و حضور اشخاص و اجتماعات دیگر را نادیده گیرد. برخی از منتقدان پدیدارشناسی

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رتال جامع علوم انسانی

چه مشخصات کامل متنی که این نوشته از آن ترجمه شده، عبارت است از:

Robert Sokolowski, Introduction to Phenomenology, Cambridge University Press, First Impression: 2000, PP. 152-155.

* استاد فلسفه در دانشگاه کاتولیک امریکا.

** ویراستار اولیه این ترجمه آقای علی اکبر عبدالآبادی هستند.

1. Phenomenology

2. solipsism

3. transcendental ego

4. The temporal Stream of Consciousness

5. reduction

بر آن چنین خرده می‌گیرند که پدیدارشناسی اشخاص دیگر را به پدیدارهای صرف^۱ فرو می‌کاهد و "من منفرد"^۲ را یگانه واقعیت می‌داند. چنین اعتراضاتی [یکسره] بسی پایه‌اند. پدیدارشناسی دربارهٔ اجتماع انسانی بسی سخن‌ها دارد و توصیف جامعی از تجربهٔ ما از اذهان دیگر^۳ به دست می‌دهد.

دربارهٔ توصیف تجربهٔ ما از دیگران دورویکرد وجود دارد. نخست اینکه، ما ممکن است صرفاً به توصیف این امر پردازیم که چگونه اشخاص دیگر را مستقیماً تجربه می‌کنیم و چگونه بدن‌های دیگر را جلوه‌گاه^۴ اذهان و خودهایی همچون اذهان و خودهای خویش می‌دانیم. دوم اینکه، ما ممکن است شیوهٔ غیرمستقیم‌تری اتخاذ کنیم و به توصیف این امر پردازیم که چگونه جهان و چیزهای درون آن را، بدان‌سان که به وسیلهٔ اذهان و خودهای دیگر نیز به تجربه درمی‌آیند، تجربه می‌کنیم. در این رویکرد دوم، ما به ارتباط مستقیم خویش و دیگران نظر نداریم، بلکه نگاهمان معطوف به ارتباط ما و دیگران، یا همهٔ ما، با جهان و با چیزهایی است که مشترکاً از آنها برخورداریم. بگذارید به رویکرد دوم پردازیم.

هنگامی که من شیء جسمانی^۵ چون مکعب را تجربه می‌کنم، آن را موجودی می‌یابم که دارای اضلاع، ابعاد و نماهای گوناگون است. این گوناگونی، [امری] پویاست؛^۶ من از هر منظری^۷ که در هر لحظه‌ای به آن مکعب بنگرم، [باز هم] می‌توانم جای خویش یا آن مکعب را عوض کنم و بوج تازه‌ای از اضلاع، ابعاد و نماها پدید آورم. مرئی^۸ به نامرئی^۹ تبدیل می‌شود و نامرئی به مرئی مبدل می‌گردد، و [لیکن] خود مکعب کاملاً به حال خود باقی می‌ماند. در هر آن، من در انتظار آینده به سر می‌برم و نگره‌های^{۱۰} سابقم دربارهٔ چیزها را به یاد می‌آورم. هنگامی که من واجد نگره‌ای هستم که اکنون در اختیار من قرار می‌گیرد، این نگره‌های دیگر توأمأ مورد توجه [من] قرار می‌گیرند. تجربهٔ من آمیزه‌ای از امور بالقوه و

1. mere Phenomena

2. The solitary ego

3. other Minds

4. embodiment

5. bodily Object

6. dynamic

7. Perspective

8. What is Seen

9. unseen

10. views

بالفعل^۱ است: هرگاه جنبه‌ها^۲ یا حیث‌های^۳ معینی داده شوند، من به آنهایی توأمأ توجه می‌کنم که در واقع همان جنبه‌ها یا حیث‌هایی‌اند که اگر من موضع^۴ منظر و توانایی بر ادراک^۵ و مانند اینها را تغییر می‌دادم، ممکن بود داده شوند.

آمیزه^۶ امر بالقوه و امر بالفعل هنگامی تشدید می‌شود که پای مدرکان^۶ دیگر به میان آید. اگر دیگران حضور داشته باشند، من درمی‌یابم که وقتی شیء معینی را از این منظر می‌بینم، دیگران واقعاً آن را از منظری دیگر می‌بینند؛ منظری که اگر من به مکان فعلی آنها انتقال می‌یافتم، صاحب آن منظر می‌بودم. آنچه برای من بالقوه است، برای دیگران بالفعل است. بنابراین، شیء در برابر من امتعالی^۷ بیشتری به خود می‌گیرد: شیء نه فقط چیزی است که من می‌بینم یا می‌توانستم ببینم، بلکه همچنین چیزی است که دیگران نیز آن را در این لحظه می‌بینند. افزون بر این، من شیء را چنان درک می‌کنم که از نظرگاه^۸ خودم بسی فراتر می‌رود: من آن را دقیقاً بدان‌سان که دیگران می‌بینند، می‌بینم و نه صرفاً بدان‌سان که خودم آن را می‌بینم. این ساحت از مجردیت شیء به من داده می‌شود. شیء به نحو بین‌الاذهانی^۹ داده می‌شود یا می‌تواند داده شود، و به معنای دقیق کلمه بر من عرضه می‌شود.

قابلیت شیء برای اینکه از طریق ادراک به بسیاری از فاعلان بینایی، شنوایی، چشایی، بویایی و بساواپی داده شود، در مرتبه حسی^{۱۰} به فعلیت می‌رسد؛ اما نه فقط خود من، بلکه بسیاری از مردم نیز می‌توانند با قاطعین و صراححت درباره شیئی سخن بگویند. شیء را می‌توان در کسوت‌های متعددی^{۱۱} فهمید و درباره آن اندیشید. ممکن است که من آقای جونز را به‌عنوان کارمند اداره پست بشناسم، اما خانم جونز او را به‌عنوان همسرش می‌شناسد، و من کارمند اداره پست را به‌عنوان کسی می‌شناسم که دیگران نیز به موجب انواع دیگری از

1. a mixture of the actual and the potential

2. sides

4. position

6. perceivers

8. viewpoint

10. sensory level

3. aspects

5. ability to perceive

7. transcendence

9. intersubjectively

11. many guises

توصیف^۱ و آشنایی^۲ او را می‌شناسد. من قادر نیستم همهٔ انحای شناخته شدن بک شیء را بیان کنم: هرگونه آشنایی ای که من [با یک شیء] دارم، با محدود بودن^۳ گره خورده است. با اینهمه، من شیء را حتی در قالب‌هایی که نمی‌توانم بشناسم، شناختنی^۴ می‌دانم. من این مرتبه از استعلای شیء از خودم، یعنی این مرتبه از غیابی^۵ را که شیء از من دارد، تشخیص می‌دهم. جهان و چیزهای درون آن هم در مرتبه ادراکی^۶ و هم در مرتبه عقلانی^۷ بر خودهای بسیار و بر واسطه‌های^۸ متعددی از ظهور^۹ عرضه می‌شوند، اگر چه من در نزد خویش همواره شخص متمیزی جلوه خواهم کرد؛ شخصی که قلب عالم است و نیز شخصی که برای من موضوعیت و اصالت دارد، به طوری که کس یا کسان دیگر هر قدر هم که عزیز و دلبند می‌بودند، نمی‌توانستند چنین باشند. اهمیت و اعتباری^{۱۰} که من در نزد خویش دارم، از بایسته‌های منطق استعلایی^{۱۱} است و نه چیزی که به خودمحوری اخلاقی^{۱۲} مربوط باشد. برخی از مردم ممکن است شخصاً با من صمیمی‌تر و نزدیک‌تر باشند و برخی دیگر بیگانه‌تر و دورتر، اما خود میزان قرب^{۱۳} [و بعد مذکور] در شیوهٔ عرضه شدن من بر خویش محل اعتنا نیست.

نشارک بین‌الاذهانی: شناختن دیگری

تا اینجا بحث ما دربارهٔ تشارک بین‌الاذهانی به اشیایی معطوف شده است که به نظر ما دیگران نیز همانند ما آنها را تجربه می‌کنند. حال، بگذارید که دربارهٔ تجربهٔ مستقیم خویش از دیگران به عنوان دیگر اذهان و دیگر جلوه‌گاه‌های آگامی نیز مطالبی بیان کنیم. ما جهان را نه فقط چنان که بر دیگران عرضه می‌شود، درمی‌یابیم، بلکه همچنین می‌توانیم به این دیگران نیز عطف

1. description

2. acquaintance

3. to be limited

4. knowable

5. absence

6. perceptual Level

7. intellectual Level

8. Datives

9. manifestation

10. prominence

11. Transcendental Logic

12. moral self-centeredness

13. dimension of proximity

توجه کنیم و آنان را نیز همانند خودمان به عنوان واسطه‌های تجلی^۱ [عالم] تجربه کنیم؛ واسطه‌هایی که می‌توانند تصدیقشان از جانب ما را متقابلاً پاسخ دهند و ما را نیز همانند خودشان بدانند.

تجربه کردن شخص دیگر مبتنی بر این است که ما بدن دیگری را همانند بدن خودمان تجربه کنیم. شناخت ما فقط شناخت ذهن دیگری نیست؛ ما واجد بدنی هستیم که از ابتدا امری داده شده^۲ است، اما بدن به مثابه مکانی داده می‌شود که آگاهی دیگری بر آن احاطه می‌یابد. درست همان‌طور که من می‌توانم بدن خود را به حرکت درآورم و تجربه‌اش کنم، دیگری نیز که من او را موجودی همانند خودم می‌دانم، می‌تواند بدن خویش را به حرکت درآورد و تجربه‌اش کند. افزون بر این، بدن دیگری فقط مکانی برای آگاهی دیگری و محلی برای نظرگاه دیگری فراهم نمی‌سازد، بلکه از ذهن دیگری نیز حکایت می‌کند. زبان گفتاری^۳، حالت التفاتی^۴ و زبان ناخواسته گویای بدن،^۵ همگی بیش از حرکات صرفاً بدنی‌اند؛ آنها دال بر اعمال التفاتی‌اند^۶ و از نوعی محتوای اندیشه^۷ نیز حکایت می‌کنند. آنها به ما نشان می‌دهند که جهان و چیزهای درون آن در دیده کسی که بدنش در جهان حضور دارد، چگونه می‌نمایند. اگر شخصی دیگر صداهای خاصی از خود بروز دهد یا اداهای خاصی در بیاورد، به من می‌توان گفت که «خطری در پیش است» یا «فعلاً از او قطع امید مکن!».^۸

بر این اساس، برخی از بدن‌ها به مثابه اموری که از معنا^۸ حکایت می‌کنند، در جهان به آسانی قابل تشخیص‌اند (فلان حرکت دست نه فقط نوعی فرایند مکانیکی^۹ بلکه نوعی ادای احترام^{۱۰} است، و به همان حرکت دست نوعی بی‌احترامی^{۱۱} است و نه فقط نوعی حرکت). این

1. disclosure

2. given

3. the spoken language

4. intentional gestures

۵. the indeliberate body language. مراد نویسنده از این تعبیر استعاره‌ای، حالات بدنی‌ای چون زرد شدن یا سرخ شدن رنگ چهره و اموری از این قبیل است که به مثابه «زبان بدن» به شیوه‌ای غیر اختیاری و ناخواسته از حالات نفسانی‌ای چون ترس یا شرمندگی و غیره حکایت می‌کنند. (عبدل‌آبادی، ویراستار)

6. intentional acts

7. content of thought

8. meaning

9. mechanical process

10. salute

11. dismissal

بدنها همچنین می‌توانند به من نشان دهند که جهان چگونه است: آنها نظرگاه‌های متفاوتی درباره نحوه بودن چیزها به دست می‌دهند. آن بدن‌ها جلوه گاه سایر من‌های استعلایی اند. من می‌توانم آنها را ابدان خودهایی چون خودم بدانم، ولی در حین انجام دادن این کار آنها را دقیقاً دربرگیرنده^۱ و نشان‌دهنده^۲ حیات آگاهانه‌ای^۳ بدانم که همواره از من غایت خواهد بود؛ جریانی از زمانندی^۴ که به طرزی فروناکاستنی با خود من متفاوت است. غیاب بارر خودهای دیگر بر من آشکار می‌شود. چنین غیابی از سنخ غیابی است که با غیاب‌های اضلاع متفاوت مکعب یا با معنای متنی که من هنوز هم نمی‌توانم معنای آن را دریابم، فرق دارد.

یکی از آموزه‌های^۵ بحث انگیزتر پدیدارشناسی این است که ما می‌توانیم علی‌الاصول از قلمرو بین‌الذهانی «گذر کنیم»^۶ و به ساحتی در تجربه خودمان قدم نهیم که بر قلمرو بین‌الذهانی تقدم دارد یا زیربنای آن است. این همان ساحتی است که به ساحت خویشی^۷ معروف است. فروگاهی [آدمی] به این ساحت با تخیل کردن نوعی تنهایی واقعی^۸ یکسان نیست؛ چنین فروکاستنی همانند تخیل کردن این امر نیست که من در جایی تنها هستم یا حتی همه انسان‌های دیگر از روی زمین محو شده‌اند و من یگانه شخص باقی مانده هستم. در عین حال، چنین خیال‌پردازی‌هایی راه را بر قلمرو و انسان‌های دیگر می‌بندند؛ [و] در واقع، آنها دیگران را کاملاً نادیده می‌گیرند. فروگاهی به قلمرو خویشی می‌کوشد که قلمرو اشخاص دیگر را نادیده گیرد. چنین فروکاستنی بر آن است که به مرتبه‌ای از تجربه کردن نائل آید که در آن تقابل واقعی خود من و دیگران از میان برخیزد.

مفسران غالباً از هوسرل به سبب در کار آوردن مفهوم «ساحت خویشی» انتقاد کرده‌اند؛ آنان ادعا می‌کنند که چنین قلمرویی قابل تصور نیست، زیرا هر تجربه‌ای که ما واجد آنیم، باید علی‌الاصول از اندک عمومیتی^۹ برخوردار باشد. در عین حال، باید به هوش باشیم که این

1. enclosing

2. expressing

3. conscious life

4. temporality

5. teachings

6. think away

7. sphere of ownness

8. factual solitude

9. publicness

آموزه را نادیده نگیریم. شکی نیست که تقریباً همه تجربه‌های ما ساحتی از اذهان دیگر را دربرمی‌گیرند؛ معنایی که ممکن است دیگران نیز در آن سهمی داشته باشند و بر حسب تقابل داشتن با دیگران تعریف شود. اما این عقیده را که جنبه‌ای از آگاهی ما دارای نوعی متتها درجه خلوت^۱ است که خود معنای دیگران را بدان هیچ راهی نیست، نباید بی‌ارزش بدانیم. شاید مرتبه‌ای از تجربه کردن وجود داشته باشد که، علی‌الاصول، نتوان آن را برای دیگران بیان کرد یا دیگران نتوانند در آن سهمی داشته باشند، قلمرویی که خود معنای دیگران را بدان هیچ راهی نیست. پیدا است که چنین خلوت عمیقی نه می‌تواند [با] کل تجربه ما [یکسان] باشد و نه [با] بخش عمده‌ای از آن [یکسان] می‌تواند برده؛ اما [در عین حال]، اشاره ناچیزی به راز نهایی آگاهی ما می‌تواند داشته باشد. چرا چنین ساحتی باید به کلی انکار شود؟ اگر چنین قلمرویی وجود دارد، نشان دادن اینکه چه نوع عینیت‌ها^۲ و غیریت‌ها^۳، حضورها^۴ و غیاب‌ها، و وحدت‌ها در کثرت‌ها^۵ در درون آن امکان‌پذیرند، شایان تحقیق است.

با اینهمه، بید تأکید کنیم که این فروگاهی به ساحت خریشتنی با فروگاهی استعلایی^۶، یعنی با حرکت از رهیافت طبیعی^۷ به سوی تأمل پدیدارشناختی^۸، یکسان نیست. این فروگاهی، حرکتی در درون رهیافت فلسفی^۹ است که مراحل متعدد تجربه‌ای را که من استعلایی از سر می‌گذارند، مکشوف می‌سازد.

1. privacy

3. differences

5. unities in manifold

7. natural attitude

9. philosophic attitude

2. identities

4. presences

6. transcendental reduction

8. phenomenological reflection